**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020814**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک مروری روی بحث‌های آقای قایینی داشتیم، یک نکته‌ای را در جلسۀ قبل صحبت کردیم یک مکملی هم در موردش عرض کنم. آقای قایینی یک نکته‌ای را متذکر می‌شوند که مراد از عفو در روایت‌های حاصره که پیغمبر از غیر این ۹ چیز و ۹ صنف عفو کرده ایشان می‌گویند مراد از عفو، عفو عملی است نه عفو انشایی. و می‌گویند چون مراد عفو عملی هست بنابراین اختصاص دارد به اموری را که در زمان پیغمبر وجود داشتند. بنابراین اموری که وجود نداشتند را شامل نمی‌شود. که ما عرض کردیم چه دلیلی داریم بر این که این عفو، عفو عملی است؟ و عفو انشائی نیست. می‌تواند عفو عفو انشائی باشد. خب حالا ممکن است بگویید حالا می‌تواند که کافی نیست، شما باید اثبات کنید عفوش عفو انشائی است. احتمال این که عفو عفو عملی باشد باعث می‌شود ظهور دلیل در به اصطلاح دلیل اجمال پیدا می‌کند اطلاق نداشته باشد نسبت به غیر آن موردی که زمان پیغمبر وجود داشته. به نظر می‌رسد که نه ظهور دلیل در عفو انشایی است نه صرفا احتمال این که عفو شاید انشایی باشد و دلیل نداریم که عفو عفو عملی باشد. توضیح ذلک این که تعبیرات روایت این هست مثلا وضع رسول الله الزکاة علی تسعة اشیاء و عفیٰ عما سوی ذلک. خب وضع به چه معناست؟ وضع یعنی انشاء کرده است زکات را در این ۹ چیز. عفو هم که در مقابل وضع هست آن هم انشاء عدم است دیگر، این انشاء وجود است آن انشاء عدم است. این که ما مراد از عفو را که در مقابل وضع قرار گرفته انشاء عملی بگیریم خیلی خلاف ظاهر است. بله اگر روایت مثلا این شکلی بود اخذ رسول الله الزکاة من تسعة اشیاء و عفیٰ عما سویٰ ذلک خب آن در مقابل اخذ اگر بود این درست بود، ولی در مقابل اخذ ذکر نکرده در مقابل وضع ذکر کرده، وقتی وضعش انشایی است عفوش هم ظاهرش این است که انشایی است. و این که ما بخواهیم عفو و وضع را از دو سنخ بگیریم خب خیلی خلاف ظاهر هست و نیاز به دلیل دارد. البته این را در جلسۀ قبل عرض کردم حتی اگر عفو به معنای عفو انشایی هم باشد اینجور نیست که حتما باید بگوییم که تعمیم دارد، باید بحث بشود که حالا مخاطبش افراد آن زمان هست یا مخاطبش عام هستند آن بحث‌ها را باید مطرح کنیم در موردش صحبت کنیم. پس بنابراین این بحث که آیا روایات حاصره نسبی هست یا نسبی نیستند این خب بحثی هست که باید مطرح بشود که عرض کردم از دو جهت این بحث نسبی بودن باید مورد بحث قرار بگیرد. یک جهتش این است که آیا اختصاص دارد به زمانی که، به اشیایی که زمان پیغمبر بودند، این یک. نکتۀ دوم این که آیا این حصر اختصاص به زمانی دارد که هر ۹ صنف موجود هستند؟ یا اختصاص ندارد؟ این دو تا نکته‌ای هست که باید در موردشان بحث بکنیم. همچنین این نکته‌ای که گفتیم که ظاهر ادله این هست که نقدین موضوعیت دارد، حالا اگر ما بخواهیم، ممکن است قرائنی اقامه بشود برای این که بگوییم این موضوعیت ندارد، نقدین موضوعیت ندارد، خب آن هم ممکن است قرائن موضوعیت نداشتن نقدین را هم ذکر بکنیم که در آینده هم در موردش بحث می‌کنیم. حالا آقای قایینی در بحث نسبی بودن زکات این مطلب را متذکر شده بودند که اگر نسبی بودن حصر، این حصری که در روایات باشد حصر اضافی باشد مربوط به اموری باشد که در زمان پیغمبر بوده یا در معرض وجود بوده یا زمان ائمه، بنابراین نسبت به اشیای نوپدید اصلا حصر ناظر به آنها نیست، این که ما مطلق بدانیم یا نسبی بدانیم ثمره‌اش در تمسک به اطلاقات ظاهر می‌شود، که آیا به اطلاقات ادلۀ زکات می‌شود تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد. ما عرض کردیم این مطلب در صورتی درست هست که ما اطلاقات لفظی را بپذیریم. اما اگر اطلاقات مقامی قائل باشیم خب اطلاق مقامی آیا اطلاق مقامی نسبت به اشیای نوپدید هم وجود دارد یا وجود ندارد این خودش نیازمند به یک بحثی هست که آیا اطلاقات مقامی نسبت به اشیاء نوپدید چجوری باید دنبال کنیم. این هم یک بحثی هست که باید دنبال کنیم و در موردش بحث کنیم. خب پس این بحث‌ها هنوز مانده که بعدا در موردش صحبت کنیم.

**شاگرد:** اشتراک لفظی باشد آن به نظرم قطعا آنجا شامل می‌شود؟

**استاد:** طبیعتا اطلاقات لفظی اگر باشد. البته یک بحث کلی در مورد اطلاقات لفظی هست که اطلاقات لفظی آیا مصادیق جدید را شامل می‌شود یا نمی‌شود یک بحث کلی که در بحث، بحث خاصی ندارد، بحث خاصی اینجا ندارد، مدل بحث در اطلاقات لفظی با مدل بحث در اطلاقات مقامی فرق دارد، این را می‌خواستم تذکر بدهم. عرض کردم خود آقای قایینی در مورد این که اطلاقات شامل چیزهای جدید می‌شود ایشان در مقدمۀ المبسوطشان مفصل بحث کردند و در این کتاب الفائق هم عمدتاً حرف‌های ایشان منتقل شده براساس بحث‌های ایشان الفائق تنظیم شده. خب حالا آنها بحث‌هایی هست که در جای خودش باید مورد بحث قرار بگیرد که نمی‌خواهیم اصلا وارد آن مقوله‌ها بشویم. آن بحث مفصلی دارد که آن حالا در جای خودش.

ابتدا بیاییم ادله‌ای که آقای قایینی برای وجوب زکات پول‌های رایج ذکر کردند را ببینیم ادله به چه شکل هست که رابطۀ این ادله را بعد با ادلۀ حاصره ببینیم چه کار باید بکنیم، اوّلا اینها ظهور دارند یا ظهور ندارند، ثانیا اگر هم ظهور دارند رابطه‌شان با ادلۀ حاصره چه شکلی است که آنها را یکی یکی باید بحث کنیم. عرض کردم آقای قایینی به یک سری وجوه تمسک می‌کنند، وجه اوّل احادیثی که زکات را در ثمن اشیاء واجب کرده که خب روایت‌هایش را من سریع می‌خوانم، ۱۲۶۶۷ دیروز گفتم، اشتباه کردم ۱۲۶۶۶ است. ۶۷ هم محمد بن مسلم است ولی یک روایت دیگر است، دو تا پشت سر هم بود این دو تا را آدرس اشتباه دادم.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ»

که روایت صحیحه است بحثی در سندش نیست.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْخُضَرِ فِيهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ»

آیا سبزیجات زکات دارد؟

«وَ إِنْ بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ فَقَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ.»

عرض کردم آقای قایینی عنوان را ثمن قرار داده ولی روایاتی که هست همه واژۀ ثمن توش نیست، بعضی‌هایش واژۀ مال عظیم هست بعضی بحث‌هایش در مورد واژه ثمن کردند، آن بحث‌ها اختصاص دارد به روایت‌هایی که در آن لفظ ثمن به کار رفته، این است که.

«فَقَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ.»

خب این روایت این شکلی است. خب ببینیم اصلا این روایت اطلاق دارد نسبت به. ۸ تا روایتی که اینجا ایشان وارد بحثش شدند به نظر می‌رسد اینها ناظر به حکم دیگری هستند، روایتی که ناظر به حکم دیگر هست در آن جهتی که در مقام بیان آن جهت نیست اطلاق ندارد. آقای قایینی اینجا خب خیلی تلاش می‌کنند که «وَ إِنْ بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ» اگر اطلاق داشته باشد معنایش این است که در همۀ اشیاء زکات هست. «وَ إِنْ بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ» در مال عظیم زکات هست، خب ایشان بعد می‌خواهد بگوید این با اطلاقات ادله‌ای که مثلا زکات را در بعضی اشیاء ثابت نمی‌کند آنها تخصیص می‌خورد و امثال اینها. در حالی که به نظر می‌رسد این روایت اصلا ناظر به آن جهت نیست، این روایت ناظر به یک نکتۀ دیگری هست، ببینید یک در مورد بعضی از اموال زکوی، اموالی که مورد بحث است و زکات دارد یا زکات ندارد مثلا در مال التجارة مالک و عطا می‌گویند که اینها زکات تا وقتی که مال التجارة هستند و کالا هستند زکات ندارد، ولی وقتی تبدیل شد به به اصطلاح از کالا بودن در آمد این تبدیل به نقدین شد زکات درشان ثابت است، دیگر لازم نیست که بعد از این که تبدیل به نقدین شد الآن حول بگذرد، همان حولی که به اصل مال می‌گذرد کافی هست برای این که بعد از این که تبدیل به نقد شد زکات واجب باشد. این چیز دیدگاه مالک و عطا هست. این روایت ناظر، این ذهنیتی که احیانا در مورد بعضی اشیاء هست که در خودش زکات نیست تا وقتی که حالت کالا دارد، ولی وقتی تبدیل می‌شود به شیء دیگر دیگر سال گذشتن نمی‌خواهد، همین که در آن شیء قبلی سال گذشته باشد زکات واجب است. این ناظر به آن فضاست و روی همین جهت اصلا قید نزده، این که مسلم هست بالأخره زکات مجرد مالیت که کافی نیست برای ثبوت زکات، این که هیچ قید نزده کافی نیست این به خاطر این که در مقام این جهت نیست، نه اینکه حالا آقای قایینی شروع می‌کنند بحث کردن که ما بگوییم نمی‌دانیم قرینۀ منفصله، کالمتصل داریم امثال اینها و در کالا نیست و مقداری که ما می‌دانیم این تخصیص خورده در کالا. این اصلا ناظر به آن جهات نیست، مثل این که فرض کنید لیس فی المال زکاة حتی یحول علیه الحول ما روایات این شکلی داریم. لیس فی المال زکاة حتی یحول علیه الحول، ناظر به چی است؟ می‌خواهد بگوید که زکات سال درش معتبر است، یعنی یکی از شرایط ثبوت زکات سال است، اما حالا در چه جنسی ثابت است؟ الرجل یفید المال، امام علیه السلام می‌گوید لیس فیه زکاة حتی یحول، چون بعضی‌ها این مطلب را گفتند، سال را معتبر نمی‌دانند، یک قول شاذی است و در مثلا خیلی از این چیزها گفتند اصلا سال معتبر نیست، در بعضی از چیزها از ابن عباس و از ابن مسعود مثلا نقل شده که به محضی که مالی به دست آورد اصلا سال معتبر نیست، آن یک دیدگاه. خب در آن روایت می‌گوید که نه سال معتبر است، حالا معتبر است مال زکوی چی است چی نیست در آن مقام نیست. این به نظر می‌رسد اصلا این روایت در مقام آن جهات نیست، تمام روایت‌هایی که ایشان ذکر کرده همین شکل هست که اصلا سبک چیزش این مدل نیست که ناظر به این باشد که مال زکوی چی است، مال زکوی نیست، حیث که سؤال به آن مربوط است حیث دیگر است و پاسخ امام هم به آن حیث دیگر مربوط است. ببینید شبیه این روایت یک بحثی هست آقایان در چیزهای کنونی دارند که در خمس اگر یک شیءای مونه باشد بعدا از مونه خارج بشود آیا این خمس دارد یا خمس ندارد؟ خب مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که اگر شیءای مونه باشد بعدا هم که از مونه خارج بشود ولو هر مقدار سال هم بگذرد دیگر خمس ندارد، آن ابتداء تملک شیء را باید ملاحظه کرد. همین که ابتدای تملک شیء جزء مونه بود دیگر بعد از آن سال هم بگذرد از مونه بودن خارج بشود خمس ندارد، این یک مبنا.

یک مبنای دیگر مبنایی هست که مرحوم آقای اراکی داشتند که حاج آقا هم همان را قبول دارند، آن این است که نه از مونه بودن که خارج بشود بعد از خروج از مونه کأنّ تازه اوّل سالش است، اگر سال گذشت خمس تعلق می‌گیرد سال نگذشت خمس تعلق نمی‌گیرد، این هم دو.

یک مبنای سومی هست دقیقا علیٰ طرفی النقیض با مبنای مرحو م آقای خویی، مبنای مرحوم امام، ایشان می‌فرمودند چیزی که مؤنه هست به محضی که از مونه بودن خارج بشود متعلق خمس است. همین که بر آن اصل مال سال گذشته باشد موقعی که مونه بوده کافی هست لازم نیست بعد از خروج از مؤنه سال بگذرد این ذهنیت اصلا وجود دارد یعنی نحوۀ برداشت از ادله که آیا ادله‌ای که می‌گوید در مونه خمس نیست مادام کونه مؤنة را می‌گوید خمس نیست یا از مونه هم خارج بشود باز هم می‌گوید خمس نیست؟ این چه شکل است؟ ما ادله‌ای که می‌گوید خذ در خضروات خمس نیست، خب این ادله‌ای که در خضروات خمس نیست این ذهنیت یک سؤال مطرح می‌شود که آیا اگر یک چیزی که خضروات بود همین باعث می‌شود که از خضراوات بودن هم خارج شد تبدیل شد به اعیان دیگر زکوی دیگر زکات نداشته باشد؟ یعنی مدار ابتداء مالکیت شخص باشد، یا این که نه به محضی که از خضروا بودن خارج شد و تبدیل شد به یک مال زکوی دیگر سال هم نمی‌خواهد، یعنی این سه دیدگاهی که در بحث مونه وجود دارد این سه دیدگاه طبیعی است که احیانا در مواجهه با اینجور ادله به ذهن خطور می‌کند. این روایت هم همین را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید بابا سؤال از این نیست که در خضروات زکات هست یا نیست، فرض کرده که در خضروات زکات نیست. می‌گوید این خضرواتی که زکات نیست اگر تبدیل بشود به یک مال زکوی باز هم زکات ندارد؟ یا نه زکات دارد؟ امام علیه السلام می‌گویند زکات دارد ولی به شرطی که بعد از این که تبدیل شد به آن مال زکوی سال بگذرد. سؤال این است آیا تبدیل مال غیر زکوی به مال زکوی این منشاء ثبوت زکات می‌شود یا نمی‌شود. امام علیه السلام می‌فرمایند این تبدیل منشأ ثبوت زکات می‌شود ولی این از حالا کأنّ موضوع جدید شده، دیگر با آن موضوع سابق را بگذارید کنار، از حالا سال گذشت زکات دارد، سال نگذشت زکات ندارد، این حیث سؤال این است روی همین جهت اصلا صحبت سر این نیست که فرض این است که یک چیزی هست که بهش سال تعلق می‌گیرد، چیزی هست که بهش سال تعلق می‌گیرد که البته متعارف اینها «وَ إِنْ بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ» نقدین است، این که مال مثلا مال عظیم بگوییم «بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ» مثلا گاو و گوسفند و شتر و سال اینها، خیلی ناظر به آن جهات نیست. آن بحث عمده این هست که این مال غیر زکوی اگر تبدیل بشود به مال زکوی آیا به مجرد تبدیل زکات بهش تعلق می‌گیرد یا زکات بهش تعلق نمی‌گیرد؟ امام علیه السلام می‌فرماید اینجور نیست که اصلا تعلق نگیرد، شبیه مبنای آقای خویی در مونه، و اینجور هم نیست که به مجرد این که تبدیل شد به قیمت زکات تعلق بگیرد، شبیه مبنای مرحوم امام در بحث مونه. بلکه از حالا یک چیز جدید است، یعنی این موضوع تا حالا یک موضوع زکات نبوده هیچ، از حالا موضوع زکات است، حالا نگاه کن ببین سؤال تعلق، این ناظر به این حیث است، یعنی تبدیل مال غیر زکوی به مال زکوی.

**شاگرد:** این روایت موضوع آن مبنای امام نمی‌تواند باشد چون خضروا که یک سال نمی‌تواند اصلا خراب می‌شود

**استاد:** نه من تشبیه دارم می‌کنم، می‌خواهم بگویم که اساسا یک شیءای که در آن حالتش زکوی نیست، تبدیل مالی که در این حالت زکوی نیست این با نقل و انتقال تبدیل بشود به مال زکوی. این خودش مورد سؤال هست که مدار موقع اصل تملک است یا مدار حال فعلی اشخاص است؟ این می‌گوید مدار حال فعلی اشخاص هست و این موضوع جدیدی است، این موضوع را باید ببینیم متعلق خمس هست یعنی سال بهش تعلق می‌گیرد یا سال بهش تعلق نمی‌گیرد، خب این روایت اوّل.

تمام این روایات همین مشکل را باهاش دارد، من الآن یکی یکی این روایات را می‌خوانم و باز در موردش صحبت، بیشتر از این نیازی نیست ولی بعضی از این روایت‌ها کلمۀ ثمن دارد، آقای قایینی در مورد ثمن یک بحث دیگری دارند که آن را مستقلا باید صحبت کنیم.

روایت بعدی صحیحۀ حلبی هست، ۱۲۶۶۵ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

این روایت حالا می‌خوانم یک عالمه لفظ‌های سخت دارد، دیگر سؤال ادبی از من نکنید این لفظ‌ها معنایش چی است، خودتان بروید معنایش را پیدا کنید، ما البته دیروز در کلاس راهنما با رفقا یک کمی بالا و پایین کردیم ولی خودتان بروید دیگر، من هم آنجا بلد نبودم رفقا صحبت می‌کردند حالا.

می‌گوید «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا فِي الْخُضَرِ قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ الْقَضْبُ وَ الْبِطِّيخُ»

حالا این قضب است، قصب است، القضب باید باشد.

**شاگرد:** قصب است

**استاد:** نه آن که تفسیر خضر هست، آن که تفسیر خضر هست قصب نیست، قضب است، قضب یعنی چیز تازه. «وَ الْبِطِّيخُ» یعنی خربزه. «وَ مِثْلُهُ مِنَ الْخُضَرِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ إِلَّا أَنْ يُبَاعَ مِثْلُهُ بِمَالٍ فَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»

می‌گوید در این زکات نیست ولی تصور نکنید که اگر حالا که می‌گویم زکات نیست تبدیل هم بشود زکات نیست. تبدیل بشود آن یک بحث دیگر است، اگر این تبدیل بشود به مالی که آن مال متعلق زکات هست آن هم سال برش بگذرد آن مالی هم که متعلق زکات است سال به خود آن باید بگذرد، بر این یکی بگذرد فایده ندارد.

«فَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَفِيهِ الصَّدَقَةُ»

این دقیقا مثل همان روایت قبلی است.

«وَ عَنِ شجر الْغَضَاةِ مِنَ الخوخ و الْفِرْسِكِ»

نمی‌دانم غضاة چی است، غضاة را بعضی‌ها دیروز رفقا می‌گفتند که درخت گز و آن خوخ و فرسک و شفتالو و اینها معنی می‌کردند. من نمی‌دانم حالا خوخ و فرسک و اینها را شفتالو و شلیل و اینها معنا می‌کردند.

«مِنَ الخوخ و الْفِرْسِكِ» فرسَک نمی‌دانم تلفظش درست است «وَ أَشْبَاهِهِ فِيهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَثَمَنُهُ قَالَ مَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ مِنْ ثَمَنِهِ فَزَكِّهِ.»

خب آقای قایینی در مورد این ثمنه دو تا مطلب دارند، یک مطلب این هست که حالا من عین عبارت ایشان را بخوانم. در ذیل البته یک روایت دیگر، ««لَيْسَ فِي الرَّأْسِ شَيْ‌ءٌ أَكْثَرُ مِنْ صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ، وَ لَيْسَ فِي ثَمَنِهِ شَيْ‌ءٌ حَتّىٰ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ».»

که توضیح بیشتر دربارۀ ثمن، در معنای ثمن، البته اختصاص به آن می‌گوید بعید نیست که منظور از ثمن در این روایات چیزی باشد که در عرف مردم ارزش اجناس با آن محاسبه می‌شود که بی‌تردید همان پول رایج است نه آنچه که به عنوان عوض اجناس در معامله معین می‌گردد تا هم پول و هم اجناس و کالاها را شامل بشود، بنابراین نه در تخصیص ثمن به پول شبهۀ تخصیص اکثر و مانند آن وجود دارد، و نه برای عدم وجوب زکات در غیر پول رایج به ادعای اجماع ضرورت نیاز است. به عبارت دیگر ثمن به معنای قیمت یا ارزش کالاست نه بهای معین شده در معامله که ممکن است مساوی یا کمتر یا بیشتر از ارزش آن باشد یا ممکن است پول یا کالای دیگری باشد پس ثمن و قیمت هر گاه به صورت مطلق و بدون قیدی خاص ذکر شود منظور مقداری از پول رایج است که ارزش آن کالا محسوب می‌شود از این رو هنگامی که گفته می‌شود تلف کنندۀ مال دیگران ضامن ثمن یا قیمت آن است منظور ضمان به اندازۀ ارزش آن مال به پول رایج است هر چند مصداق آن در عصر صدور حدیث در پول خاصی درهم و دینار منحصر بوده است، از این رو با این که طبق ادله ضمان بعضی از اشیاء به قیمت آن تعلق می‌گیرد ولی در این که در هر عصری باید قیمت آن به پول رایج پرداخت شود اختلاف نظری بین فقها نیست بنابراین ادلۀ ثبوت زکات در قیمت کالا بر تعلق زکات به هر چیزی که در عرف ارزش و بهای کالا محسوب می‌شود دلالت دارد هر چند درهم و دینار که از جنس طلا و نقره نباشد، همان طور که اگر اشیای قیمی، اشیایی که در صورت تلف قیمت آن بر ذمه است نه مثل آن تلف شود در هر زمان و عصر و زمانی ارزش آن به پول رایج آن زمان بر ذمه است.

ثمن درست است این مطلب که ثمن به معنای قیمت شیء هم می‌آید. ولی آیا در اینجا این ثمن را می‌توانیم به معنای قیمت شیء بگیریم؟ خب این معنایش این است که ثمن ببینید یک موقعی ثمن یعنی ارزش این شیء، بر ارزش شیء که سال نمی‌گذرد. ارزش یک امر معنوی شیء است، این ثمنی هست که حتی یحول علیه الحول است، سال می‌گوید برش می‌گذرد، این ثمن به معنای آن چیزی هست ببینید همین الآن یک مالی که انسان دارد یک ارزشی دارد، فرض این است که این که بر این ارزش بخواهد سال بگذرد یعنی به خود آن شیء باید سال بگذرد، و این اینجور نیست که فرض کنید که بر یک مثلا خضروات سال بگذرد چیز واجب باشد. پس بنابراین این ثمن مراد عوضش است، این دو تا با همدیگر خلط شده. یک موقعی ما می‌گوییم که اگر مالی تلف شد ثمن آن مال را ضامن هستید، خب این ثمن اینجا یعنی قیمت آن شیء، ارزش آن شیء. ولی یک موقعی اگر بگوییم که ما در قیمت این شیء زکات هست، این در صورتی صحیح هست که در همین حال زکات تعلق بگیرد ولی به قیمتش، مثلا مال التجارة را معمول عامه که زکات قائل هستند یک قول قوی‌ای در میان عامه هست که زکات به عین مال تعلق نمی‌گیرد به قیمتش تعلق می‌گیرد این مورد بحث هست که آیا زکات به عین، در مورد چیزهای دیگر هم مورد بحث هست، اصلا این در خلاف مراجعه بفرمایید، اختلاف اقوال فقهای عامه را ذکر می‌کند که زکات به عین تعلق می‌گیرد یا زکات به قیمت تعلق می‌گیرد. آنجا که قیمت و عین را قیمت را در مقابل عین قرار می‌دهیم آن یعنی ارزش کالا، بهای کالا، ولی آن ارزش و بها سال برش نمی‌گذرد که، آن چیزی که ممکن است سال برش بگذرد ممکن است سال برش نگذرد چیزی هست که این شیء تبدیل به آن می‌شود و بر آن ممکن است سال بگذرد ممکن است سال نگذرد. و در کل این بحث‌هایی که این روایات هست ثمن به معنای قیمت شیء است. البته حالا آن نکته‌ای که آیا این اطلاق دارد یا اطلاق ندارد نسبت به کالا و امثال اینها ما عرضمان این هست که اینها اطلاق ندارد چون تمام این روایت‌ها ناظر به این جهت هست که مال زکوی، مال غیر زکوی اگر تبدیل بشود به مال زکوی، با تبدیل مال غیر زکوی به مال زکوی به مجرد تبدیل زکات نمی‌آید باید سال بگذرد، اوّلا عرض کردم اینها ناظر به چه جهتی هست. این است که حالا من روایت‌های دیگر را هم سریع بخوانم در مورد تمامش این بحث‌ها هست فقط من سریع می‌خوانم یک اشارۀ سریع هم به سندهای بقیۀ روایات می‌کنم به سرعت.

۱۲۶۶۳ ذیلش ایشان تعبیر می‌کند موثق سماعة. این موثق سماعة که تعبیر می‌کند در سند محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن سماعة عن ابی عبد الله قال لیس علی البقول و لا علی البطیخ وَ أَشْبَاهِهِ زَكَاةٌ إِلَّا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ غَلَّتِهِ فَبَقِيَ عِنْدَكَ سَنَةً.

آن هم دقیقا همین بحث‌ها هست. این سند روایت این که موثقه تعبیر کردند یا به جهت عثمان بن عیسی ممکن است باشد موثقه، موثقه یعنی غیر امامی ثقه در سند روایت باید باشد. عثمان بن عیسی واقفی بوده ولی از واقفی بودن برگشته در همان زمان امام رضا هم از واقفه بودن برگشته و احمد بن محمد بن عیسی که از عثمان بن عیسی نقل می‌کند بعد از رجوع عثمان بن عیسی از وقف، احمد بن محمد بن عیسی زمان امام رضا را درک نکرده طبقه‌اش مال بعد هست. عن عثمان بن عیسی، اگر اشکال سر عثمان بن عیسی باشد عثمان بن عیسی از وقف عدول کرده. اگر اشکال سر سماعة باشد بنابر تحقیق سماعة امامی ثقه هست و نسبت وقف به سماعة اشتباهی هست که، البته اشتباه خیلی قدیمی است ولی ما شواهدش را در جای خودش آوردیم که این اشتباه هست یا به جهت این که دو تا از راوی‌هایش واقفه بودند اشتباه شده سماعة واقفی شمرده شده یا به جهت این که ابن سماعه‌هایی هستند که واقفی هستند به آن جهت اشتباه شده، یا به این جهت که واقفه از سماعة روایت‌هایی در تأیید وقف نقل کردند، یک دو تا روایت اینها هست، حالا بحثش را مفصل من در جای خودش بحث کردم که نه اصلا سماعة آن دوران‌ها را درک نکرده این بحث مفصلی دارد در این. حالا به تناسب یک نکته‌ای را عرض بکنم در مورد این سماعة ممکن است تصور بشود که سماعة زمان امام رضا علیه السلام را درک کرده، به جهت بعضی روایت‌هایی که از سماعة نقل شده قال سألتُ ابا الحسن الاول، این ممکن است تصور بشود این یعنی این که سماعة زمان امام رضا را درک کرده که ابی الحسن الاول تعبیر کرده. یا سألتُ ابا الحسن الماضی، اباالحسن الاول با ابا الحسن الماضی یک تفاوتی دارد، ابی الحسن الاول این تعبیر زمانی اطلاق می‌شده که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته بودند، ولی ممکن است زمان امام رضا باشد ممکن است بعد از زمان امام رضا باشد. ولی ابو الحسن الماضی یعنی زمان امام رضا این تعبیر می‌شود. یعنی ابی الحسن کنونی نه، ابی الحسنی که از دنیا رفتند. این در مقام دفع است. ولی هر کدام از اینها باشند، چه ابو الحسن الاول باشد چه ابو الحسن ماضی باشد اینها نشانگر این هست که این راوی مثلا زمان امام رضا را درک کرده. بعضی تعبیرات در مورد سماعة یک همچین تعبیری، ولی یک نکته‌ای وجود دارد آن نکته این است که گاهی اوقات عبارت‌هایی را که می‌خواهند نقل به معنا کنند حالا من دیدم من حاج آقا گاهی اوقات می‌گویند که مثلا فلان آقا مثلا از پدرم شنیدم که ایشان می‌گفتند خدمت مرحوم آقای بروجردی رسیدم موقعی که مثلا پدر ایشان این قضیه را نقل کرده باشد آن موقع ممکن است در حیات آقای بروجردی باشد الآن که دارد قضیه را نقل می‌کند به اعتبار الآن ولو عبارت کأنّ تصور می‌شود که عبارت را شما دارید نقل به لفظ می‌کنید، یعنی سألتُ گفته شده، ولی باز من دیدم مکرر این تعبیر را خود حاج آقا هم اتفاقا همین را مثال می‌زدند، می‌گفتند که ما گاهی اوقات مثلا می‌گوییم من از فلانی شنیدم که می‌گفت خدمت مرحوم آقای بروجردی رسیدم و فلان چیز را گفت، آن آقا ممکن است برای حاج آقا تعبیر نکرده باشد خدمت مرحوم آقای بروجردی رسیدم، حاج آقا که دارند این مطلب را نقل می‌کنند مرحوم آقای بروجردی تعبیر می‌کنند. یکی از شواهدی که این نکات هست بسیاری از این مواردی که مثلا سألتُ ابا الحسن الاوّل هست در نقل‌های دیگری هم همان راوی که نگاه می‌کنید ابی الحسن خالی است. آن قید اوّل و ماضی و امثال اینها را ندارد. و به خاطر این نکتۀ خیلی نکتۀ مهمی است در این بحث‌ها. حالا ادامۀ بحث‌ها فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان